

تأثیر نظام بین‌المللی بر واگرایی ملتها در حوزه ایران فرهنگی

حاکم قاسمی*

E-mail: ghasemi20@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۶/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۰/۷

چکیده

تحولات حوزه ایران فرهنگی به شدت تحت تأثیر نظام بین‌الملل و سیاست‌های رقابت‌آمیز قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. در دو قرن اخیر این عامل بر هم‌گرایی ملتها، این منطقه تأثیر منفی بر جای گذاشته و به صورت عامل واگرایی در ایران فرهنگی عمل کرده است؛ از این رو، نظام بین‌الملل ضمن آنکه باعث از بین رفتن زمینه‌های هم‌گرایی ملتها، این حوزه شده، با تشدید تفاوت‌ها و اختلافات، موجب واگرایی در ایران فرهنگی نیز شده است. اما مشترکات ریشه‌دار فرهنگی و تمدنی در ایران فرهنگی، ملتها، این حوزه را به یکدیگر پیوند زده و باعث هم‌بستگی آنها شده است.

با دگرگونی‌های ایجاد شده در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، نقش این عوامل فرهنگی و تمدنی تقویت شده و زمینه هم‌گرایی ملتها، این حوزه بیشتر مهیا شده است. با توجه به این زمینه‌ها، ملتها، حوزه ایران فرهنگی می‌توانند بر واگرایی ناشی از تأثیر نظام بین‌المللی و مداخله رقابت‌آمیز قدرت‌های بزرگ غلبه کنند و هم‌گرایی را در بین خود و در سطح منطقه تقویت نمایند.

در این مقاله با نگاهی به نقش نظام بین‌الملل در جلوگیری از هم‌گرایی در ایران فرهنگی، تأثیرات آن را در ایجاد واگرایی بین ملتها، این حوزه بررسی می‌کنیم. سپس با مرور وضعیت کنونی و مشترکات ملتها، حوزه ایران فرهنگی، زمینه‌های هم‌گرایی ملتها، این حوزه را ترسیم می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: ایران، ایران فرهنگی، نظام بین‌الملل، هم‌گرایی، واگرایی.

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

مقدمه

مطالعه تاریخ دویست‌ساله حوزه ایران فرهنگی حاکی از ضعف هم‌گرایی در این حوزه است. با توجه به تأثیرات گسترده نظام بین‌المللی بر ایران فرهنگی، یکی از پرسش‌های بنیادی این است که تأثیر نظام بین‌المللی بر هم‌گرایی جوامع و ملت‌ها در ایران فرهنگی چه بوده است؟ آیا موجب تقویت هم‌گرایی بوده یا در جهت تضعیف آن و در نتیجه شکل‌گیری واگرایی در این حوزه تأثیر گذاشته است؟

با مرور تاریخ معاصر ایران فرهنگی، پاسخی که می‌توان به سؤال فوق داد این است که با وجود عوامل پیونددهنده مؤثر که اتکا به آنها می‌تواند موجب هم‌گرایی و وحدت جوامع حوزه ایران فرهنگی شود، نظام بین‌المللی با تضعیف این عوامل از یک‌سو و تقویت شکاف‌ها و گسست‌های موجود از سوی دیگر، باعث شکل‌گیری فرایند واگرایی در حوزه ایران فرهنگی شده است.

چارچوب مفهومی

در این مقاله، نظام بین‌المللی، به‌عنوان متغیر مستقل، و هم‌گرایی در حوزه ایران فرهنگی، به‌عنوان متغیر وابسته، مد نظر قرار گرفته است و بناست با بررسی رابطه بین آنها چگونگی تأثیر نظام بین‌المللی بر وضعیت هم‌گرایی در حوزه ایران فرهنگی مشخص شود؛ از این رو، ارائه تعریفی از سه مفهوم نظام بین‌المللی، ایران فرهنگی و هم‌گرایی و واگرایی ضروری است.

ایران فرهنگی کجاست و چه محدوده‌ای را دربر می‌گیرد؟

ایران فرهنگی به جغرافیایی اشاره دارد که در آن فرهنگ و تمدنی که به‌عنوان فرهنگ و تمدن ایرانی شناخته می‌شود جریان دارد. در برخی از ادبیات، این جغرافیا با عنوان حوزه تمدن ایرانی معرفی شده است. در این تعریف، همه مردم و قومیت‌های مختلف این حوزه متعلق به یک تمدن بزرگ هستند که عناصری چون تاریخ، فرهنگ مشترک، اشکال پایدار نحوه زیست، و جهان اسطوره‌ای مشترک، آنها را به هم پیوند زده و مجموعه به‌هم‌پیوسته‌ای را شکل داده است (پهلوان، ۱۳۷۷: ۱۰۸ و ۱۰۹). در معنای محدود، این جغرافیا سرزمین‌هایی را دربر می‌گیرد که اکثریت مردم آن به زبان فارسی صحبت می‌کنند و شامل کشورهای ایران، افغانستان و تاجیکستان می‌شود، اما در معنای وسیع، ایران فرهنگی محدوده‌ای را دربر می‌گیرد که در قرون گذشته امپراتوری بزرگ

ایران در آن مستقر بود. این محدوده فلات ایران در آسیای غربی، ایران کنونی، افغانستان، سرزمین‌های آسیای مرکزی، منطقه قفقاز، منطقه بین‌النهرین و سواحل جنوبی خلیج فارس و بخش وسیعی از شبه‌قاره هند را دربر می‌گیرد.

همگرایی و واگرایی به چه معناست؟

در برخی از تعاریف هم‌گرایی به‌عنوان یک وضعیت^۱ در نظر گرفته شده است. در این تعاریف، به هم پیوستن واحدهای سیاسی مستقل ملی با یکدیگر و تأسیس واحد سیاسی متحد و یکپارچه که منجر به ایجاد وضعیت جدیدی می‌شود، همگرایی نام دارد. در برخی از تعاریف هم‌گرایی، به مرحله قبل از ظهور یک وضعیت توجه شده است. در این تعاریف، هم‌گرایی به‌عنوان یک فرایند^۲ در نظر گرفته شده است. در این معنا هم‌گرایی به جریان و فرایندی اشاره دارد که در آن واحدهای مستقل ملی به همکاری با یکدیگر و حل مسائل از طریق تشریک مساعی با یکدیگر تمایل نشان می‌دهند و می‌کوشند با غلبه بر اختلافات و منازعات، راه همکاری با یکدیگر را در پیش گیرند. هم‌گرایی واحدهای ملی لزوماً به وحدت آنها و ظهور یک نهاد فوق ملی منجر نمی‌شود، اما شرایطی را فراهم می‌آورد که در آن اراده واحدهای ملی برای همکاری با یکدیگر در جهت پیگیری اهداف و حل مسائل، بر اراده برای منازعه و رویارویی برای دستیابی به منافع غلبه می‌کند.

برخی دیگر از واضعان نظریه هم‌گرایی، هم‌گرایی را هم به‌عنوان یک فرایند و هم به‌عنوان یک وضعیت مورد توجه قرار داده‌اند. از این دیدگاه، فرایند هم‌گرایی و وضعیتی که در نتیجه آن حاصل می‌شود از یکدیگر جدا نیستند، بلکه هرکدام مرحله‌ای از هم‌گرایی است. همگرایی فرایندی است که از نقطه‌ای آغاز و با طی کردن مراحل به بروز وضعیت تازه‌ای منجر می‌شود. این وضعیت تازه، در حالت حداقلی آن، بروز فضای همکاری جویانه به‌جای فضای منازعه و جنگ، و ارجحیت یافتن اراده همکاری بر اراده رقابت و خصومت است و در حالت حداکثری آن ادغام و وحدت واحدهای ملی مستقل و ظهور یک دولت واحد به‌جای آنهاست. با این تعریف هم‌گرایی مراتبی دارد که همکاری‌های محدود تا به هم پیوستن و ادغام واحدهای مجزا را دربر می‌گیرد (هاس، ۱۹۷۳: ۱۰۴). با تحقق هم‌گرایی، واحدهای مستقل و مجزا می‌کوشند تا اهداف خود را در چارچوب همکاری‌های جمعی پیگیری کنند. در نتیجه این همکاری‌ها واحدهای

1. Condition

2. Process

سیاسی جدیدی متولد می‌شوند که ممکن است اشکال مختلفی به شرح ذیل داشته باشند:

الف) سازمانی منطقه‌ای که همکاری‌های محدود میان اعضای آن در زمینه‌های

خاصی صورت می‌گیرد؛

ب) یک نظام فدرال با اقتدار مرکزی که دارای اختیارات فوق ملی است؛

ج) یک جامعه بسیط و غیرفدرال که از ادغام واحدهایی که قبلاً دارای قدرت

عالیه بوده‌اند، حاصل می‌شود (پلانو و اولتون، ۱۹۸۸: ۳۰۶).

درباره چگونگی شکل‌گیری هم‌گرایی نیز نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. یکی نظریه ارتباطات است که با توجه به گسترش ارتباطات بین جوامع هم‌گرایی را تبیین می‌کند. طبق این نظریه، گسترش ارتباطات پیچیده بین جوامع باعث هم‌گرایی بین آنها می‌شود. نظریه دیگر فدرالیسم است که با تکیه بر توافقی‌های جمعی و ارادی بین دولت‌ها هم‌گرایی را توضیح می‌دهد. این نظریه معتقد است که با انعقاد قرارداد بین ملت‌ها می‌توان به چارچوبه‌های جمعی برای همکاری با یکدیگر دست یافت. نظریه سوم نظریه کارکردگرایانه^۱ است که به کارکردگرایی قدیم و جدید تقسیم شده است. کارکردگرایان معتقدند با آغاز همکاری در حوزه‌های تخصصی و فنی و تعمیم یافتن آن به سایر حوزه‌ها امکان هم‌گرایی بین ملت‌ها فراهم می‌شود (لیبر، ۱۹۷۲: ۵۰-۴۰).

در این مقاله که می‌کوشیم تأثیر نظام بین‌المللی را بر تقویت یا تضعیف هم‌گرایی در ایران فرهنگی، در سطوح و مراتب مختلف آن، توضیح دهیم، تعریفی از هم‌گرایی مد نظر است که در تعریف سوم اشاره شد. لذا مراد از تأثیر نظام بین‌المللی بر هم‌گرایی این است که تأثیر این عامل بر هم‌بستگی‌های درونی منطقه ایران فرهنگی چه بوده است؟ آیا همکاری‌ها و تلاش‌ها فعالیت‌های جمعی را تقویت و یکپارچگی نهادهای موجود در منطقه را حفظ کرده است؟ یا اینکه تضعیف پیوندها و یکپارچگی موجود بین جوامع، و تضعیف همکاری‌ها را در پی داشته است؟

نظام بین‌المللی چیست؟

نظام^۲ به مجموعه یکپارچه و به هم پیوسته‌ای اشاره دارد که از اجزاء مختلفی شکل گرفته است. اجزاء مختلف نظام با یکدیگر ارتباط متقابل دارند و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. این ارتباط متقابل بین اجزاء و تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر، عملکرد نهایی نظام را شکل می‌دهد. بر این اساس، نظام یک کل واحد است که به علت وابستگی متقابل

1. Functionalism

2. System

اجزایش، به‌صورت یک کل عمل می‌کند. عملکرد نهایی نظام - که خود از عملکرد اجزاء شکل گرفته و بروز و ظهور یافته است - با بازخوردهایی که ایجاد می‌کند، عملکرد اجزاء را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این‌رو بین نظام و اجزایش رابطه و تأثیر متقابل ایجاد می‌شود و نظام به‌صورت یکپارچه و واحد عمل می‌کند (راپاپورت، ۱۹۶۸: xvii).

با این تعریف از نظام، نظام بین‌المللی^۱ مجموعه یکپارچه و به‌هم‌پیوسته‌ای است که اجزاء آن را دولت‌ها، سازمان‌ها و شرکت‌های بین‌المللی تشکیل می‌دهد. رابطه و تأثیر متقابل اجزای نظام بین‌المللی با یکدیگر باعث می‌شود که به‌رغم نقش‌ها و کارکردها و عملکرد جداگانه اجزای، نظام بین‌المللی به‌صورت یک کل واحد عمل نماید. از این‌رو در مطالعات روابط بین‌الملل نظام بین‌المللی به‌صورت یک متغیر مستقل مورد بررسی قرار می‌گیرد (فالتزگراف و دوئرتی، ۱۳۷۲: ۲۷۶-۲۲۳). نظام بین‌المللی اصطلاحی است که برای نشان دادن رابطه متقابل بین اعضای جامعه با یکدیگر و رابطه متقابل آنها با کل نظام به کار می‌رود؛ چنان‌که سینگر (۱۹۷۱: ۹) می‌نویسد:

منظور من از سیستم اجتماعی مجموعه‌ای از انسان‌هاست که به‌شدت به یکدیگر وابسته‌اند و به دلیل این وابستگی سرنوشت آنها به هم پیوند خورده و اقداماتشان بر زندگی یکدیگر اثر می‌گذارد.

بر اساس این نظریه، نظام بین‌المللی مجموعه یکپارچه و واحدی است که از بازیگران متعدد بین‌المللی تشکیل شده است. این بازیگران هرکدام برحسب جایگاهی که در ساختار نظام بین‌المللی دارند عمل می‌کنند. اما با توجه به رابطه متقابل آنها با یکدیگر، عملکرد هریک از بازیگران بین‌المللی در درون نظام و تأثیر و تأثر متقابل آنها بر یکدیگر منجر به بروز عملکرد نهایی نظام بین‌المللی می‌شود. عملکرد نهایی نظام بین‌المللی گرچه از روابط متقابل بازیگران حاصل شده، عملکردی مستقل و متمایز با عملکرد تک‌تک بازیگران است؛ از این‌روست که به‌عنوان عملکرد کل نظام بر اجزاء خود تأثیر می‌گذارد (فالتزگراف و دوئرتی، ۱۳۷۲: ۲۴۵).

نکته مهم در مطالعه روابط متقابل بین نظام بین‌المللی و اجزاء آن، این است که عملکرد بازیگران بر اساس جایگاهی که در ساختار نظام بین‌المللی برای آنها مشخص شده است صورت می‌گیرد. بنابراین برای بررسی و مطالعه تحولات هر کشور و یا هر منطقه‌ای، باید نظام بین‌المللی مسلط و حاکم را شناخت. «در اینجا اولین وظیفه برای مطالعه و تحلیل، کشف مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و قانونمندی‌های نظام بین‌المللی است

1. International System

که کلیه بازیگران می‌باید آن را مورد توجه قرار دهند» (قوام، ۱۳۸۴: ۱۶۶)؛ زیرا می‌توان ویژگی‌های عمده هر نظام بین‌المللی را به‌عنوان مجموعه‌ای از متغیرها برای کمک به توضیح سمت‌گیری‌ها، هدف‌ها، و کنش‌های مشخص واحدهای سیاسی تشکیل‌دهنده آن نظام به کار برد (هالستی، ۱۳۸۵: ۴۳ و ۴۴).

هر نظام بین‌المللی با توجه به متغیرهایی چون بازیگران بین‌المللی، ساختار بین‌المللی، مرزهای نظام، ماهیت و قواعد حاکم بر رفتار و عملکرد بازیگران، و ابزارهایی که برای حل مسائل به کار می‌رود، تعریف و شناخته می‌شود (هالستی، ۱۳۸۵: ۴۶-۴۴). با توجه به این شاخصه‌ها، مورتون کاپلان انواع نظام‌های بین‌المللی را همچون موازنه قدرت، دوقطبی، تک‌قطبی، چندقطبی، سلسله‌مراتبی و نظام مبتنی بر اقتدار یک سازمان جهانی، ترسیم و معرفی کرده است (سیف‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۲۹). با ظهور هریک از این نظام‌ها به‌عنوان نظام بین‌المللی، بازیگران برحسب جایگاه و نقشی که می‌یابند، و با توجه به قواعد و قوانینی که حاکم و مسلط می‌شود، رفتاری متفاوت از خود بروز می‌دهند. از این رو، رفتار بازیگران، متأثر از نوع نظام بین‌المللی و ناشی از چارچوب و قواعدی است که این نظام برای نحوه عمل بازیگران مشخص می‌سازد. از این دیدگاه اساساً نظام بین‌المللی است که به‌صورت بنیادی رفتار هریک از بازیگران را در عرصه روابط بین‌الملل شکل می‌دهد و مشخص می‌سازد (والتز، ۱۹۷۹: ۹۳-۸۸).

هر نظام بین‌المللی اگرچه یک کل واحد است، از خرده‌نظام‌هایی^۱ تشکیل شده است. خرده‌نظام به نظام‌های کوچک و فرعی در درون یک نظام کلان اطلاق می‌شود. در بررسی و مطالعه نظام بین‌الملل، مناطق به‌عنوان خرده‌سیستم در نظر گرفته شده‌اند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۰۹)، این خرده‌نظام‌ها را اگر به‌صورت مجزا از نظام بین‌المللی در نظر بگیریم، هرکدام یک نظام مستقل هستند؛ درحالی‌که خرده‌سیستم‌ها به‌خودی‌خود یک سیستم هستند و می‌توان آنها را مجزا و منفک از دیگران در نظر گرفت، اما در یک سطح تحلیل کلان سیستمی، یک مجموعه روابط پیچیده بین تمام واحدها وجود دارد (بورتن، ۱۹۶۸: ۱۴)؛ بنابراین خرده‌سیستم‌ها در درون مرزهای خود به‌صورت یک نظام مستقل عمل می‌کنند، اما در درون نظام بین‌المللی زیرمجموعه نظام بین‌المللی هستند و عملکرد آنها تابع عملکرد نظام بین‌المللی است. با توجه به این ویژگی خرده‌نظام‌های منطقه‌ای، کانتوری و اشیگل (۱۹۷۰: ۵-۳) از آنها به‌عنوان سیستم‌های تابع^۲ نام می‌برند.

1. Subsystem

2. Subordinate Systems

نفوذ و تأثیر نظام بین‌المللی در درون مناطق و نظام‌های تابعه از طریق سازوکاری صورت می‌گیرد که به‌عنوان سیستم نفوذ^۱ شناخته می‌شود. سیستم نفوذی سازوکاری است که در نتیجه رفتار و عملکرد قدرت‌های بزرگ در درون نظام بین‌المللی شکل می‌گیرد. دولت‌ها به‌عنوان مهم‌ترین بازیگران بین‌المللی، اگرچه از نظر حقوقی برابرند، از نظر میزان و سطح قدرت با یکدیگر تفاوت‌های فاحشی دارند. از این رو جایگاه و نقش آنها و به تبع آن عملکرد و تأثیر آنها بر نظام بین‌المللی با یکدیگر متفاوت است. به نوشته هالستی هر نظامی دارای ساختاری مشخص و ترکیب ویژه‌ای از قدرت و نفوذ، یا شکل‌های پایدار روابط میان واحدهای مسلط و فرمانبردار است. ساختار نظام ممکن است تمرکز قدرت در یک دولت باشد که در این صورت آن دولت بر دیگران مسلط است یا ممکن است توزیع قدرت در بین چند دولت باشد که در این شکل یک دولت مسلط نیست، بلکه تعدادی از دولت‌ها، بدون آنکه بر یکدیگر مسلط باشند، برای تسلط بر دیگران با یکدیگر رقابت می‌کنند. همچنین ممکن است ساختار دوقطبی باشد که در این حالت دو قطب با محوریت دو قدرت بر جهان مسلط می‌شوند (هالستی، ۱۳۸۵: ۴۵).

قدرت‌های بزرگ دولت‌هایی هستند که در ساختار نظام بین‌المللی جایگاه برتری دارند و حوزه نفوذ و تأثیر آنها بسیار فراتر و گسترده‌تر از مرزهای ملی آنهاست. بنابراین، زمانی که بناست تأثیرات نظام بین‌المللی بر مناطق و ملت‌ها بررسی و مطالعه شود، بیش از هر چیز ساختار نظام بین‌المللی و عملکرد قدرت‌های بزرگ در چارچوب نظام بین‌المللی مبنای مطالعه قرار می‌گیرد. قدرت‌های بزرگ به‌صورت حلقه وصل بین نظام بین‌المللی و مناطق و سیستم‌های منطقه‌ای ایفای نقش می‌کنند. با این ارتباط و پیوند، قدرت‌های بزرگ ابزار و عامل سیاست‌های بین‌المللی در درون نظام‌های منطقه‌ای و ملی به‌شمار می‌روند (کانتوری و اشپیگل، ۱۹۷۰: ۳۳-۲۶). تأثیر نظام بین‌المللی بر وضعیت هم‌گرایی منطقه‌ای، با توجه به تأثیری که عملکرد قدرت‌های بزرگ بر یکپارچگی و هم‌بستگی‌های منطقه‌ای دارد بررسی می‌شود. اگر عملکرد قدرت‌های بزرگ باعث افزایش سطح هم‌بستگی و گسترش روابط دوستانه در یک منطقه شود، نظام بین‌المللی عاملی برای تقویت هم‌گرایی به حساب می‌آید، اما اگر باعث کاهش هم‌بستگی‌ها و تضعیف روابط دوستانه شود و رقابت‌ها و منازعات را افزایش دهد، نظام بین‌المللی عامل واگرایی و مانع هم‌گرایی شناخته می‌شود.

1. Intrusive Systems

تأثیرات نظام بین‌المللی در حوزه ایران فرهنگی

مطالعه و مرور تحولات حوزه ایران فرهنگی حاکی از این است که تأثیر نظام بین‌المللی بر وضعیت هم‌گرایی بین جوامع و ملت‌های حوزه ایران فرهنگی منفی و مخرب بوده است. با توجه به نوع تأثیر نظام بین‌المللی، چگونگی تأثیر آن بر وضعیت هم‌گرایی در ایران فرهنگی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

دوره اول: نظام بین‌المللی عامل تجزیه در ایران فرهنگی

این دوره که از اواخر قرن هجده آغاز می‌شود، تا زمان فروپاشی روسیه تزاری در سال ۱۹۱۷ ادامه می‌یابد. ویژگی اصلی نظام بین‌المللی در این دوره، موازنه قدرت بود؛ موازنه قدرتی که از رقابت و همکاری بین قدرت‌های بزرگ شکل گرفته بود. بازیگران مهم در این نظام قدرت‌های بزرگ بودند و ساختار قدرت نظام بین‌المللی بر مبنای توزیع قدرت در بین این قدرت‌ها استوار شده بود. ماهیت نظام بین‌المللی نظامی - امنیتی و قواعد حاکم بر آن، قواعدی بود که از رفتار قدرت‌های بزرگ و استعمارگر بروز و ظهور یافته بود. عامل پویایی و تحرک این نظام رقابت خونین و دائمی بر سر مستعمرات بود. قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌المللی در این دوره قدرت‌های اروپایی بودند. اروپائیان با قدرت ناشی از تحولات صنعتی بعد از قرن ۱۶ در صدد تسلط بر دیگر مناطق برآمدند. سیاست استعماری آنها در قرق ۱۷ و ۱۸ با ملایمت تعقیب می‌شد، اما از نیمه دوم قرن ۱۹ شدت بی‌سابقه‌ای یافت و بخش اعظم کره زمین را دربر گرفت که نتیجه آن اتخاذ سیاست تسلط بر سرزمین‌ها و مستعمرات بیشتر از طرف قدرت‌های بزرگ اروپایی بود (بزرگمهری، ۱۳۸۴: ۹۶-۹۳).

با توجه به ویژگی‌های حوزه ایران فرهنگی، قدرت‌های متعدد اروپایی سعی داشتند بر این منطقه مسلط شوند، اما با وجود این رقابت‌ها، دو قدرت اصلی صاحب نفوذ در ایران فرهنگی در این دوره روسیه تزاری و بریتانیای کبیر بودند. روسیه تزاری با توجه به مختصات سیاست استعماری خود پیش‌روی به سمت جنوب و حضور و تسلط بر ایران را تعقیب می‌کرد و بریتانیای کبیر نیز در پی‌گیری سیاست مستعمره‌گیری در آن سوی آبها و با هدف حفظ حضور خود در هند و جلوگیری از دسترسی روسیه به خلیج فارس و هندوستان، حضور در ایران را مبنای عمل قرار داده بود. با رقابت وقفه ناپذیر روسیه و انگلستان برای پیشروی در ایران، ایران بین پتک روس و سندان انگلیس قرار داشت (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۳۴). این رقابت‌ها نتیجه‌ای که به بار آورد در هم شکسته شدن یکپارچگی جغرافیایی و سرزمینی ایران و به وجود آوردن روند واگرایی و تجزیه

در این جغرافیا بود. مراحل مختلف تلاش‌هایی را که برای تجزیه ایران صورت گرفت می‌توان در دو مرحله بازشناخت:

الف) مرحله‌ای که سیاست‌های قدرت‌های استعمارگر برای تجزیه ایران به نتیجه مورد نظر رسید و ایران تجزیه شد. در این دوره ۴ رویداد شاخص به وقوع پیوست که در هر کدام بخشی از ایران تجزیه شد. این رویدادها عبارت‌اند از:

۱. جنگ اول ایران و روسیه و امضای عهدنامه گلستان: این جنگ که در سال ۱۸۰۳ با حمله عمومی روسیه به خاک ایران آغاز شد، در سال ۱۸۱۳ با شکست نیروهای ایران و امضای عهدنامه گلستان به پایان رسید. با امضای عهدنامه گلستان دولت ایران از هرگونه ادعای حاکمیت بر گرجستان، داغستان، مینگرلی، و آبخازی صرف‌نظر کرد و مناطق دربند، باکو، شیروان، شکی، قراباغ، و قسمتی از تالش به روسیه منضم شد. (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۲۲).

۲. جنگ دوم ایران و روسیه و امضای عهدنامه ترکمانچای: این جنگ در سال ۱۸۲۶ آغاز شد و در سال ۱۸۲۸ با شکست ایران و امضای معاهده ترکمانچای به پایان رسید. در این عهدنامه ضمن تأکید بر انضمام مناطقی که در عهدنامه گلستان از ایران جدا شده بود، مناطق نخجوان، ایروان، تالش، و شوره‌گل از ایران جدا و به روسیه منضم شد. در این عهدنامه حق عبور کشتی‌های جنگی در دریای خزر به‌طور کامل به روسیه واگذار و خط مرزی دو کشور رود ارس تعیین شد (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۳۶).

۳. جنگ‌های ایران و انگلستان و جدایی هرات از ایران: جنگ‌های ایران و انگلستان بر سر هرات نهایتاً به تسلیم ایران در برابر انگلستان و امضای عهدنامه پاریس در سال ۱۸۵۷ بین دو کشور منجر شد. به‌موجب این عهدنامه ایران متعهد شد بلافاصله هرات را تخلیه کند و از هرگونه ادعای حاکمیت بر هرات و سایر نقاط افغانستان دست بردارد (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۷۶).

۴. پیمان آخال در ۱۸۸۱ و جدایی کامل ترکستان (مناطق آسیای مرکزی) از ایران: روسیه که در صدد گسترش سلطه خود بر خاک ایران بود از ضعف ایران در آسیای مرکزی استفاده کرد و با حملات متعدد به این مناطق به‌تدریج بخش‌هایی از آن را از ایران جدا و به خاک خود منضم کرد. ایران که توان مقابله با روسیه را نداشت، نهایتاً به سلطه روسیه تزاری در این مناطق رضایت داد و با امضای پیمان مرزی آخال در سال ۱۸۸۱ از کلیه دعاوی نسبت به سرزمین‌های ترکستان و ماوراءالنهر دست کشید و رود اترک به‌عنوان مرز ایران و روسیه تعیین شد. بدین ترتیب روسیه توانست بخش وسیع دیگری از سرزمین‌های ایران را به خاک خود منضم نماید (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۸۶).

ب) مرحله‌ای که سیاست‌های قدرت‌های استعمارگر برای تجزیه ایران تا امضای توافق پیش رفت اما به مرحله عمل نرسید. دو توافق مهم و برجسته قدرت‌های بزرگ درباره ایران که در آنها تقسیم و تجزیه ایران مد نظر قرار گرفته بود عبارت‌اند از:

۱. موافقت‌نامه ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان و تقسیم ایران به سه منطقه: الف) منطقه شمال از خط فرضی بین قصر شیرین، اصفهان، یزد، خواف، تا مرز افغانستان به‌عنوان منطقه نفوذ روسیه؛ ب) قسمت جنوبی، از خط فرضی بین بندرعباس، کرمان، بیرجند، زابل تا مرز افغانستان به‌عنوان منطقه نفوذ انگلستان؛ ج) قسمت سوم شامل مناطق مرکزی ایران که بین این دو خط فرضی واقع شده است به‌عنوان منطقه بی‌طرف. با اجرای این قرارداد روسیه و انگلستان کوشیدند تا مناطق نفوذ تعیین‌شده را به اشغال خود درآورند (ذوقی، ۱۳۶۸: ۵۶-۵۲).

۲. توافق ۱۹۱۵ و تقسیم ایران به دو منطقه: در توافق ۱۹۱۵ دو کشور روسیه و انگلستان درباره تقسیم مجدد ایران به توافق رسیدند. بر اساس این توافق روسیه با تغییر تقسیم‌بندی ایران در موافقت‌نامه ۱۹۰۷ و الحاق منطقه بی‌طرف به منطقه نفوذ انگلستان موافقت کرد. طرفین پذیرفتند که در مقابل پیشروی و اعمال نفوذ هریک از آنها در منطقه تحت نفوذ خود، اعتراض نکنند (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۹۷-۱۸۷).

چنان‌که از مفاد موافقت‌نامه‌های فوق برمی‌آید، اجرای آنها در نهایت به تجزیه و کوچک‌تر شدن ایران منتهی می‌شد. به‌گونه‌ای که می‌توانست به از بین رفتن دولتی به نام ایران منجر شود. شیخ‌الاسلامی (۱۳۷۵: ۱۰۴) در این باره با اشاره به توافق ۱۹۱۵ نوشته است این توافق‌ها طناب داری بود که به گلوی استقلال و حاکمیت ایران گره خورده بود و نزدیک بود که کشیده شود اما به یک گردش چرخ نیلوفری (اشاره به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷) از هم گسست و کابوس تسلط روسیه تزاری بر قسمتی متجاوز از نصف خاک ایران مانند غباری که در مقابل تندبادی معدوم شود زایل شد و از بین رفت.

دوره دوم: نظام بین‌المللی عامل تثبیت و نهادینه شدن واگرایی در ایران فرهنگی

این دوره سال‌های بعد از وقوع انقلاب کمونیستی (۱۹۱۷) در روسیه تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۰) را دربر می‌گیرد. در این دوره تحت تأثیر تحولات بین‌المللی، واگرایی ایجادشده در ایران فرهنگی تثبیت و با تسری به ساختارهای منطقه‌ای نهادینه و تعمیق می‌شود. این دوره را با توجه به تحولات نظام بین‌المللی و چگونگی تأثیرات آن می‌توان به دو مرحله تقسیم نمود.

الف) از زمان وقوع انقلاب اکتبر در روسیه تا جنگ جهانی دوم: در این مرحله نظام موازنه قدرت تغییری نکرد و همچنان به‌عنوان نظام بین‌المللی مسلط ادامه یافت. البته تغییراتی در ساختار و ماهیت رقابت قدرت‌های مسلط به وقوع پیوست. در این دوره برخی از قدرت‌ها از بین رفتند؛ چنان‌که روسیه تزاری، امپراتوری عثمانی، و امپراتوری اتریش - مجارستان از بین رفتند و دو قدرت نوظهور آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی قد علم کردند. تضعیف قدرت‌های اروپایی، بروز اغتشاش و آشوب ناشی از گرایش‌های ناسیونالیستی افراطی و ظهور ناسیونالیسم در مستعمرات و تمایل به استقلال در این سرزمین‌ها از ویژگی‌های این دوره بود (کاروترز، ۱۳۸۳: ۱۷۲-۱۲۶).

یکی از رویدادهای بارز این دوره که بر حوزه ایران فرهنگی تأثیر مستقیم داشت، وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری و ایجاد اتحاد جماهیر شوروی بود. در این مرحله رقابت‌های استعماری قدرت‌های اروپایی برای تسلط بر سرزمین‌های بیشتر و مستعمرات همچنان ادامه داشت. اما انقلاب اکتبر باعث شد تا رقابت‌های موجود بین این قدرت‌ها با شوروی وجهه ایدئولوژیک بیابد. در این رقابت روس‌ها گسترش ایدئولوژی کمونیستی را پی می‌گرفتند. رهبران شوروی در پی صدور انقلاب کمونیستی به سراسر جهان بودند. لذا تلاش آنها بر نفوذ ایدئولوژیک متمرکز شد. در این جهت سیاست شوروی‌ها در برخورد با ملل تحت سلطه قدرت‌های استعمارگر بر یک جریان مداوم تبلیغاتی استوار شد (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۱۵۶ و ۱۵۷). در مقابل، قدرت‌های رقیب جلوگیری از گسترش نفوذ کمونیسم را هدف قرار دادند. انگلستان در صدد بود با جلوگیری از گسترش کمونیسم از بروز انقلابات ضد استعماری در مستعمرات و فراهم شدن زمینه‌های دسترسی شوروی به مستعمرات خود جلوگیری نماید. با توجه به اینکه نظام موازنه قدرت تغییر نیافته بود، این رقابت ایدئولوژیک نیز در چارچوب قواعد حاکم بر نظام موازنه قدرت جریان یافت. در ایران فرهنگی که تا قبل از آن رقابت اصلی بین روسیه تزاری و انگلستان بود، پس از این تحولات بین انگلستان و شوروی با تأکید بر عنصر ایدئولوژی تداوم یافت. شوروی‌ها می‌کوشیدند تا با نشر ایدئولوژی کمونیسم در سرزمین‌های دیگر، به‌ویژه کشورهای همسایه، زمینه پیوستن مردم دیگر کشورها به کمونیسم را فراهم سازند. یکی از مناطق هدف برای کمونیست‌های شوروی در خارج از مرزهای شوروی کشورهایی چون ایران و افغانستان بود. در مقابل انگلستان سعی داشت تا مانع گسترش نفوذ کمونیسم گردد. برای انگلستان نیز یکی از مناطق هدف برای نفوذ و مقابله با گسترش کمونیسم ایران و افغانستان بود (ذوقی، ۱۳۶۸: ۳۵۴-۲۷۷).

نتیجه‌ای که تحولات ناشی از انقلاب کمونیستی و تقابل شوروی‌ها و انگلستان داشت این بود که شوروی‌ها وضعیت خود را در مناطق تحت تسلط تثبیت کردند و به‌رغم وعده‌های اولیه کمونیست‌ها مبنی بر اعطای اختیار و حق تعیین سرنوشت به ملت‌های آسیای مرکزی و قفقاز برای تصمیم‌گیری درباره استقلال خود، اتحاد جماهیر شوروی را تأسیس کردند که در آن ملت‌های این مناطق تحت حاکمیت حکومت کمونیستی قرار گرفتند. حکومت کمونیستی به‌رغم تبلیغات اولیه درباره خودمختاری ملیت‌ها، نهایتاً با این عنوان که اعطای استقلال و خودمختاری به ملیت‌ها عقب‌گرد از مراحل تکامل تاریخی و به زیان توده‌هاست، راه تحمیل حکومت کمونیستی را بر این ملیت‌ها در پیش گرفت (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۱۵۳ و ۱۵۴). در مقابل، انگلستان نیز سیاستی را در منطقه در پیش گرفت که نتیجه آن شکل‌گیری حکومت‌های تحت نفوذ انگلستان و قدرت‌های اروپایی در ایران و افغانستان بود. انگلستان سعی داشت با ایجاد و تقویت زنجیره‌ای از کشورهای حایل به دور هندوستان، این گوهر گران‌بهای بریتانیا را در درزی مستحکم حفظ نماید (ذوقی، ۱۳۶۸: ۲۸۳)؛ بنابراین در ارتباط با ایران، بعد از جنگ جهانی اول سیاست حمایت از ایران یکپارچه، متمرکز و قدرتمند را در پیش گرفت. این سیاست باعث شد تا واگرایی جغرافیایی و تجزیه ایجادشده در حوزه ایران فرهنگی تثبیت گردد. از طرف دیگر جدایی ایدئولوژیک نیز به این واگرایی اضافه شد. به‌ویژه در سطح رسمی و حکومتی ایدئولوژی‌های متفاوت و متعارض در بخش‌های مختلف و تحت نفوذ قدرت‌ها در حوزه ایران فرهنگی مسلط شدند.

ب) دوران نظام دوقطبی و جنگ سرد (پایان جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی و از بین رفتن نظام دوقطبی در ابتدای دهه ۱۹۹۰): در نظام دوقطبی دولت‌ها همچنان بازیگران اصلی شناخته می‌شدند، اما ساختار قدرت در این نظام از حالت موازنه و توزیع قدرت بین چندین قدرت به ساختار دوقطبی تغییر شکل داد. در این ساختار دو ابرقدرت به‌عنوان مهم‌ترین بازیگران بین‌المللی ظهور کردند و دیگر دولت‌ها به‌عنوان اقمار در کنار آنها قرار گرفتند. در نتیجه بازیگران عمده به‌صورت دو اتحادیه ناتو و ورشو، به ترتیب به رهبری ایالات متحده و روسیه شوروی فعالیت می‌کردند (سیف‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۳۱). این وضعیت باعث شکل‌گیری دو بلوک قدرت در جهان شد که در هر کدام یک قدرت مرکزی به‌عنوان رهبر آن بلوک ایفای نقش می‌کرد و دیگر اعضا ملزم به منطبق ساختن سیاست‌های خود با سیاست‌های رهبر بلوک بودند. در نظام دوقطبی رقابت سیستماتیک در همه ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی،

فرهنگی - اجتماعی و نظامی - امنیتی بین دو بلوک جریان داشت و قدرت‌های مسلط در چارچوب قواعد ناشی از این رقابت سیستماتیک سیاست‌های خود را تنظیم و در مناطق مختلف عمل می‌کردند. رقابت‌ها از تلاش برای کسب مستعمرات به رقابت برای بسط حوزه نفوذ تغییر یافته بود و بازیگران هر بلوک سعی در گسترش حوزه نفوذ خود و افزایش توانائی‌هایش نسبت به بلوک رقیب داشت (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۴۸-۲۴۴).

ماهیت نظام بین‌المللی اگرچه نظامی - امنیتی باقی مانده بود، رقابت‌ها تنها جنبه نظامی و امنیتی نداشت، بلکه رقابت‌های ایدئولوژیکی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی - اجتماعی به موازات رقابت‌های نظامی و امنیتی در یک چارچوب سیستمی و مرتبط با یکدیگر در جریان بود. ابزارهایی هم که برای بسط حوزه نفوذ به کار می‌رفت تنها ابزارهای نظامی نبود، بلکه مجموعه ابزارها با پشتوانه و حمایت قدرت نظامی مبنای عمل قدرت‌های بزرگ بود. مناطق مختلف یا حوزه نفوذ ابرقدرت‌ها شدند، چنان‌که اروپای غربی در زیر چتر امریکا و اروپای شرقی در زیر چتر شوروی قرار گرفتند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۵۹-۲۵۶)، یا آنکه به حوزه رقابت ابرقدرت‌ها برای نفوذ بیشتر تبدیل شدند. ویژگی این دوره این است که جهان تحت تأثیر تعارض دو ابرقدرت (امریکا و شوروی) قرار داشت. منافع سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیکی، و نظامی هریک از دو ابرقدرت و متحدان آنها به سراسر جهان تسری یافت. از این رو اشکال مختلف روابط شرق و غرب از تنش‌زدایی تا منازعه و جنگ، بر سیاست بین‌المللی و بر تحولات مناطق مختلف تأثیر می‌گذاشت (اسکات، ۱۳۸۳: ۲۱۲-۱۷۳). در این دوره هر قدرت در منطقه تحت نفوذش ساختارهای متناسب با قدرت خود ایجاد می‌کرد. از این رو واگرایی‌های ایجادشده در این دوره جنبه ساختاری یافت و باعث تفاوت‌های ساختاری در مناطق تحت نفوذ دو ابرقدرت شد.

حوزه ایران فرهنگی در این دوره عرصه رقابت امریکا و شوروی بود. با تحولاتی که در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای به وقوع پیوست و تحولات داخلی ایران به تدریج امریکا جایگزین انگلستان در منطقه و در ایران شد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۹۷-۱۸۹). امریکا در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم هم به دلیل منافع اقتصادی و هم به علت موقعیت راهبردی ایران، حساسیت زیادی برای نفوذ در ایران نشان داد.

امریکائی‌ها عملاً پی به این موضوع برده بودند که چنانچه ایران به‌عنوان یکی از کشورهای خط مقدم به دست کمونیست‌ها بیفتد تمامی منافع اقتصادی و سیاسی غرب در منطقه در معرض خطر و تهدید شوروی قرار خواهد گرفت (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۱۵).

امریکا و شوروی در رقابت با یکدیگر سعی داشتند تا مناطقی را که تحت نفوذ دارند حفظ کنند و در مناطقی که تحت نفوذ آنها نیست، نفوذ پیدا کنند. در این وضعیت شوروی که بر مناطق آسیای مرکزی و قفقاز مسلط بود در صدد پیوندزدن ایران و افغانستان به حوزه نفوذ خود بود. در مقابل، امریکا سعی داشت ایران، افغانستان و سپس پاکستان را تحت نفوذ غرب نگه دارد و مانع پیشروی شوروی‌ها در خارج از مرزهای آسیای مرکزی و قفقاز شود. با این رقابت، رقابت سیستماتیک دوقطبی در درون حوزه ایران فرهنگی به جریان افتاد. ویژگی بارز این رقابت با رقابت‌های ایدئولوژیک قبل از آن این بود که در این دوره رقابت در حوزه‌های نفوذ در همه عرصه‌ها و بر سر موضوعات مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی - امنیتی وجود داشت و رقابت‌هایی که صورت می‌گرفت در جهتی بود که کشورها و مناطق تحت نفوذ ابرقدرت‌ها از تمام ابعاد به بلوک مربوطه پیوند زده شود. از این رو هدف قدرت‌ها تعمیم و تسری نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی مورد نظر خود در مناطق تحت نفوذ بود و در این جهت کوشش ابرقدرت‌ها بر ایجاد تغییرات ساختاری در جوامع تحت نفوذ و شکل دادن ساختارها و نظام‌های مشابه با ساختارها و نظام‌های مورد نظر دو بلوک متمرکز بود. این رقابت باعث شد تا در مناطق نفوذ هر یک از دو ابرقدرت، با تغییرات ساختاری‌ای که ایجاد شد، نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متناسب با دیدگاه ابرقدرت‌ها دچار تغییر و دگرگونی شود. این وضعیت در حوزه ایران فرهنگی نیز اتفاق افتاد. در نتیجه، جدایی سرزمینی و جدایی ایدئولوژیکی با جدایی ساختاری نیز همراه شد. نتیجه این جدایی ساختاری این بود که هم‌پستگی و انسجام سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی در منطقه از بین رفت، سطح ارتباطات و مبادلات کاهش یافت، امکان همکاری در سازمان‌های منطقه‌ای بین اعضای حوزه ایران فرهنگی به شدت محدود شد و در بخشی از این حوزه به صفر رسید. با این وضعیت نه تنها واگرایی ایجاد شده در منطقه تثبیت و نهادینه شد، بلکه زمینه و امکان هم‌گرایی بین ملت‌های حوزه ایران فرهنگی بیش از پیش محدود شد و از بین رفت.

چنان‌که در این مرور مختصر آمد، بازیگران بین‌المللی در حوزه ایران فرهنگی در سال‌های بعد از سقوط روسیه تزاری تا جنگ جهانی دوم، شوروی و انگلستان، و بعد از جنگ جهانی دوم تا سال‌های ۱۹۹۰ شوروی و امریکا بودند. ویژگی رقابت این قدرت‌ها یکی ایدئولوژیکی بودن و دیگری سیستماتیک و ساختاری بودن آن بود. نتیجه این رقابت‌ها در منطقه تغییر ساختارهای منطقه با توجه به دوگانگی موجود در نظام

بین‌المللی بود که منجر به انفکاک ساختاری در حوزه ایران فرهنگی شد. تأثیرات نظام بین‌المللی در ایران فرهنگی را در این دوره می‌توان به شرح ذیل ترسیم نمود:

۱. ایجاد و تقویت ساختارهای سیاسی متضاد و متعارض با یکدیگر در منطقه. مناطق آسیای مرکزی و قفقاز تحت حاکمیت نظام کمونیستی قرار گرفتند. اما در خارج از این مناطق، نظام‌های سیاسی غرب‌گرا و مخالف نظام کمونیستی شکل گرفت و حاکم شد.
۲. در بخشی از منطقه اقتصاد سوسیالیستی و در بخشی دیگر اقتصادهای غیرسوسیالیستی متمایل به نظام سرمایه‌داری شکل گرفت. در نتیجه هم‌اصل مکمل بودن اقتصادها و هم‌نیازمندی‌های اقتصادی مردم منطقه به یکدیگر تضعیف شد.
۳. ایجاد شکاف‌های اعتقادی، فرهنگی، و اجتماعی. در آسیای مرکزی و قفقاز ایدئولوژی کمونیسم نفوذ پیدا کرد و تلاش سیستماتیک برای تغییر اعتقادات مردم منطقه آغاز شد. در مقابل قدرت‌های غربی کوشیدند در مناطق هم‌جوار شوروی به نشر و گسترش ایدئولوژی، فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی مبتنی بر نگرش‌های غربی بپردازند. این وضعیت یکپارچگی و هم‌بستگی فرهنگی در منطقه را تضعیف کرد.
۴. تضعیف زمینه‌ها و امکان ایجاد هم‌بستگی سازمانی. با تسلط شوروی بر بخشی از حوزه ایران فرهنگی جوامع و ملت‌های این مناطق به عضویت سازمان‌هایی درآمدند که وابسته به جهان کمونیسم بود. متقابلاً در بخش‌های دیگر سازمان‌هایی شکل گرفت که ماهیت و جهت‌گیری غربی و ضد شوروی داشت. به‌عنوان مثال سازمان سنتو یا سازمان عمران منطقه‌ای، از جمله آنها بود. علاوه بر این، در دسته‌بندی‌هایی که در درون سازمان‌های بین‌المللی صورت می‌گرفت، بخشی از حوزه ایران فرهنگی در دسته‌بندی‌های بلوک شرق و بخشی دیگر در دسته‌بندی‌های بلوک غرب عضویت می‌یافت. لذا یکپارچگی و هم‌بستگی سازمانی در حوزه ایران فرهنگی نیز تضعیف شد.

در حالی که تا قبل از انقلاب کمونیستی در روسیه و شکل‌گیری رقابت بین جهان کمونیسم و جهان غرب، واگرایی در حوزه ایران فرهنگی، واگرایی سرزمینی و جدایی جغرافیایی بود، بعد از این تحولات این جدایی و واگرایی ابعاد ساختاری پیدا کرد. با جدایی سرزمینی، ملتها در حوزه ایران فرهنگی از نظر جغرافیایی از هم جدا شدند، اما ساختارهای آنها تغییر چندانی نیافته بود. حفظ ساختارها هضم این مناطق تجزیه‌شده را در حوزه‌های دیگر دشوار می‌کرد و زمینه هم‌گرایی و پیوند مجدد ملت‌های این منطقه را فراهم می‌کرد. اما با از بین رفتن هم‌بستگی‌های ساختاری و بروز انفکاک در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و امنیتی منطقه امکان پیوند مجدد ملت‌های منطقه و هم‌گرایی آنها تضعیف و محدود شد.

دوره سوم: نقش ژانوسی (۱) نظام بین‌المللی و تأثیر دوگانه آن بر ایران فرهنگی

در این دوره نظام دوقطبی و قواعد ناشی از آن از بین رفت. آمریکا با تأکید بر تلاش برای ایجاد نظم نوین سعی کرد به‌عنوان تنها ابرقدرت در صحنه بین‌المللی عمل نماید، اما قدرت‌های معارض و مخالف نظم امریکایی این تلاش آمریکا را به چالش کشیدند. لذا نظم نوینی که آمریکا اعلام کرد و بر وجود قطب واحد (آمریکا) مبتنی بود شکل نگرفت (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۹۷-۲۹۱). درباره نوع نظام بین‌المللی بعد از فروپاشی نظام دوقطبی اتفاق نظری وجود ندارد. از این رو دیدگاه‌های متفاوتی درباره جهان پس از جنگ سرد وجود دارد که هر یک از منظری به ترسیم نظام بین‌المللی بعد از فروپاشی نظام دوقطبی پرداخته‌اند و ویژگی‌های آن را معرفی کرده‌اند (کاکس، ۱۳۸۳: ۳۱۶-۲۵۶). برخی با توجه به تقویت نقش سازمان ملل به‌ویژه در اوایل دهه ۱۹۹۰ نوید شکل‌گیری نظام مبتنی بر وجود یک سازمان بین‌المللی دارای اقتدار عالی در جهان را دادند. در برخی از دیدگاه‌ها نظام بین‌المللی بعد از جنگ سرد با توجه به وجود قدرت‌های متعدد و توزیع قدرت، نظام چندقطبی توصیف شد. برخی با توجه به تلاش‌ها و نقش آمریکا، نظام بین‌المللی را نظام تک‌قطبی خواندند. در برخی از نوشته‌ها نیز از نظام یک - چندقطبی و نظامی با قطب‌های ائتلافی (ائتلاف‌هایی مرکب از قدرت‌های بزرگ با دولت‌های دیگر در هر منطقه) سخن به میان آمد. بعضی نیز صحبت کردن از نظم واحد و سراسری برای جهان را رد و با توجه به فرایندهای بین‌المللی و منطقه‌ای بر ظهور نظم‌های گوناگون و متعدد در مناطق مختلف تأکید کردند (لتم، ۱۹۹۷: ۲۰۶).

برخی اساساً درباره وجود مبنایی برای ایجاد نظم در جهان بعد از جنگ سرد تردید کرده‌اند و برخی از مبانی گوناگون و متفاوت و در نتیجه از انواع نظم سخن گفته‌اند. بنابراین ما با طیفی از تفکرات روبه‌رو هستیم که:

در یک سوی آن هنوز هم کشورمحور بودن نظم و لحاظ کردن مدل‌های سنتی آن از قبیل ساختار موازنه قدرت، قطبی بودن نظام بین‌المللی، و آشکال کنونی امنیت جمعی قرار دارد، و در سوی دیگر طیف طرح گسترده‌ای از نظم وجود دارد که رابطه بین ابعاد اقتصادی و سیاسی، تفکر جدید درباره امنیت، بحث درباره جهانی شدن، نقش حقوق بشر و تأثیر محیط‌زیست‌گرایی، استراتژی‌هایی برای رهاسازی نوع بشر را دربر می‌گیرد. واضح است که در این تحلیل‌های گوناگون برخی مفاهیم و تصورات متفاوت و تا حدودی متعارض درباره نظم وجود دارد (کلارک، ۱۳۸۳: ۱۴۱۵).

باوجود این، از میان تعاریف و دیدگاه‌هایی که درباره نظام بین‌المللی بعد از جنگ

سرد ارائه شده است می‌توان ویژگی‌های عامی را استخراج کرد که تمایز دوران دوقطبی و بعد از آن را مشخص می‌کند. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

(الف) شکاف ایدئولوژیکی و ساختاری ناشی از وجود دو بلوک قدرت در نظام دوقطبی از بین رفت. لذا رقابت‌های ایدئولوژیکی جای خود را به رقابت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی داد.

(ب) بازیگران غیردولتی (سازمان‌های دولتی و غیردولتی و نهادهای مدنی) امکان فعالیت مؤثرتر در صحنه بین‌المللی پیدا کردند.

(ج) ساختار قدرت نظام بین‌المللی متحول و قدرت از بلوک‌بندی‌های مرسوم خارج شد و به‌جای توزیع هرمی، قدرت تا حد زیادی در سطح توزیع گردید. لذا هم از نقش ابرقدرت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی کاسته شد و قدرت‌های درجه دوم و سوم نیز فعال شدند، و هم قدرت‌های کوچک‌تر امکان ایفای نقش و ارائه بازی‌های بین‌المللی را تا حدودی پیدا کردند. این امر موجب فعال شدن قدرت‌های منطقه‌ای شد.

(د) از ماهیت نظامی - امنیتی نظام بین‌المللی کاسته شد و نظام بین‌المللی ماهیتی اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی پیدا کرد. بنابراین در کنار عناصر نظامی - امنیتی، عناصر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سطح بین‌المللی اهمیت و نقش تأثیرگذاری پیدا کردند و قدرت نرم جایگزین قدرت سخت شد.

(ه) با توجه به تغییر ماهیت نظام بین‌المللی، ابزارهای مورد استفاده در سطح بین‌المللی نیز دگرگون شد. کاربرد ابزارهایی که نماد قدرت سخت بودند تا حدی محدود شد و کاربرد ابزارهایی که نماد قدرت نرم بودند رواج پیدا کرد.

(و) حوزه عمل و تأثیر نظام بین‌المللی به‌صورت مؤثر و بارزی جهانی شد.

(ز) وابستگی متقابل در جامعه بین‌المللی و ضرورت همکاری بین ملت‌ها بیشتر شد. با این تحولات، بازی‌های بین‌المللی نیز متحول و از انحصار قدرت‌های محدود و مشخص خارج شد. هم قدرت‌های کوچک‌تر، به‌خصوص در سطح مناطق، امکان تلاش برای شکل دادن ترتیبات منطقه‌ای پیدا کردند و هم قدرت‌های بزرگ کوشیدند تا برای پی‌گیری اهداف خود در سطح مناطق با همراهی دیگر بازیگران و جلب حمایت دولت‌ها در مناطق عمل کنند. این تلاش‌ها که عمدتاً بر تلاش برای نفوذ در ساختارهای منطقه‌ای و شکل دادن آنها متمرکز بود باعث تقویت مجموعه‌ها و نظام‌های منطقه‌ای گشت. تأثیر تحولات بین‌المللی بر منطقه ایران فرهنگی با مشخصه‌های زیر همراه شد:

۱. تسلط نظام کمونیستی بر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از بین رفت و تلاش

- برای شکل دادن هویت‌های ملی در این مناطق قدرت گرفت. در این فرایند ملت‌های آسیای مرکزی و قفقاز مستقل و دولت - ملت‌های جدیدی در منطقه ظاهر شدند.
۲. با حذف شوروی، خلأ قدرتی در منطقه حاصل شد. امریکا کوشید تا این خلأ را پر کند، اما با توجه تغییر ساختار بین‌المللی، هم قدرت‌های متعدد بین‌المللی امکان حضور در منطقه را پیدا کردند و هم قدرت‌های منطقه‌ای قدرت عمل و بازی مؤثرتری یافتند؛ چنان‌که علاوه بر امریکا و روسیه، قدرت‌های اروپایی، ژاپن، و چین نیز کوشیدند در منطقه نفوذ پیدا کنند. در سطح منطقه نیز کشورهایی چون ایران و ترکیه نقش مؤثری در تحولات جمهوری‌های مستقل‌شده شوروی پیدا کردند.
۳. با از بین رفتن شکاف‌های ایدئولوژیکی و ساختاری عصر دوقطبی، تأثیر دوگانگی‌های ناشی از این شکافها بر منطقه از بین رفت. از این رو تقسیم‌بندی منطقه به حوزه و کشورهای تحت نفوذ غرب و شرق از بین رفت و نقش نظام بین‌المللی به سمت یکپارچه‌سازی منطقه‌ای سوق یافت. در این وضعیت همکاری‌ها و رقابت‌های ایدئولوژیک جای خود را به رقابت‌های سیاسی و اقتصادی دادند.
۴. تغییر ماهیت نظام بین‌المللی از نظامی - امنیتی به اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی مسائل اساسی مورد توجه در منطقه را تغییر داد. لذا مسائل اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی به‌عنوان مسائل اساسی منطقه مورد توجه بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای قرار گرفت.
۵. با افزایش نقش بازیگران غیردولتی، هم نفوذ سازمان‌های بین‌المللی در منطقه افزایش یافت و هم امکان فعالیت و تأثیرگذاری سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بیشتر شد. لذا فرایند شکل دادن نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای در این منطقه تقویت شد.
۶. به تبع تغییر ماهیت نظام بین‌المللی، ابزارهای مؤثر برای پیشبرد سیاست‌ها و برنامه‌ها نیز از ابزارهای نظامی به ابزارهای اقتصادی و فرهنگی تغییر یافت. لذا فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی بین کشورهای منطقه از طریق سازمان‌ها و نهادهای دولتی و غیردولتی افزایش پیدا کرد.
۷. دولت‌های منطقه با توجه به الزامات ناشی از مستقل شدن، بر هویت و منافع ملی تأکید می‌کردند، اما وابستگی‌های متقابل و نیازهایی که آنها را به یکدیگر پیوند می‌زد، باعث شد تا بکوشند با همکاری‌های جمعی منافع خود را تأمین نمایند. از سوی دیگر، تلاش برای کاستن از فشارهایی که در نتیجه فرایندهای فراگیر جهانی بر آنها وارد می‌شد، آنها را به سمتی سوق داد که بکوشند تا چارچوب‌های منطقه‌ای را تقویت کنند

و با پیوستن به این چارچوب‌ها منافع خود را تأمین نمایند. تأسیس نهادهای جدید منطقه‌ای و پیوستن به سازمان‌های منطقه‌ای موجود نتیجه این تلاش‌ها بود.

در نتیجه این تحولات، حوزه ایران فرهنگی از یک سو شاهد ظهور فرایندهای واگرایی و تجزیه طلب بود. شکل‌گیری جریان‌های استقلال طلب، و گروه‌ها و احزاب ملی‌گرا در منطقه، تشدید برخی اختلافات قومی، بروز اختلافات مرزی و سرزمینی، و یا تشدید این قبیل اختلافات، نتیجه این فرایند بود. اما از سوی دیگر تلاش برای شکل دادن همکاری‌های منطقه‌ای و ایجاد سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای آغاز و با استقبال روبه‌رو شد. نماد بارز آن پیوستن جمعی کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز و افغانستان به سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو) و افزایش یکباره اعضای این سازمان در زمان کوتاهی پس از فروپاشی شوروی است. جمهوری‌هایی که از شوروی مستقل شده بودند با توجه به علایق سیاسی و اقتصادی و همچنین با توجه به هویت تاریخی و فرهنگی خود کوشیدند با ورود به گروه‌بندی‌های منطقه‌ای منافع خود را تحقق بخشند. این تحول، برعکس گرایش‌های قوم‌گرا و تجزیه طلب، فرایند منطقه‌گرایی و هم‌گرایی منطقه‌ای را در حوزه ایران فرهنگی تقویت کرد (شیخ‌حسینی، ۱۳۷۵: ۴۲-۳۲).

هم‌زمان با این تحولات تلاش قدرت‌های بزرگ برای تأثیرگذاری بر تحولات این منطقه آغاز شد. چنان‌که روسیه پس از فروپاشی شوروی، یکپارچه کردن کشورهای مستقل شده از شوروی سابق را در چارچوب جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع^۱ تعقیب کرد. با تشکیل جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع روسیه خواستار تقویت و توسعه روابط جمهوری‌ها در چارچوب این جامعه بود. روسیه کوشید با تقویت چارچوب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع محوریت خود و وابستگی جمهوری‌های سابق را به خود حفظ نماید (کولایی، ۱۳۷۶: ۲۶۴-۲۵۹). آمریکا، اروپا و سایر قدرت‌های بزرگ نیز در صدد گسترش نفوذ خود در این منطقه برآمدند. آمریکا در جهت توسعه حوزه نفوذ سیاسی، بهره‌برداری اقتصادی از منابع عظیم نفت و گاز، تداوم اقتدار جهانی مبتنی بر نظام امریکایی، و همه‌گیر کردن ارزش‌های امریکایی بعد از فروپاشی شوروی، حضور در آسیای مرکزی و قفقاز را در دستور کار خود قرار داد. این سیاست آمریکا از یک سو در رقابت با روسیه و از سویی با هماهنگی روسیه تعقیب می‌شود (دهشیار، ۱۳۸۲: ۴۳۵ و ۴۳۶). آمریکا از یک سو تلاش برای نفوذ در ساختارهای این کشورها را پی گرفت و از سوی دیگر در صدد گسترش ناتو و نزدیک شدن به این منطقه با

1. CIS

همکاری قدرت‌های اروپایی برآمد. حضور امریکا و ناتو در افغانستان نیز در همین چارچوب قابل ارزیابی است.

نظام بین‌المللی جدید عامل واگرایی در ایران فرهنگی

ایران فرهنگی حوزه‌ای وسیع با کشورهای مختلف است. در این حوزه، نظام‌های سیاسی دارای جهت‌گیری‌های متفاوت و گاه متعارض و متضاد با یکدیگر، و نخبگان فکری و سیاسی دارای گرایش‌های مختلف در کنار هم حضور دارند. جهت‌گیری‌های کاملاً مذهبی تا لائیک، غرب‌گرا تا متمایل به شرق و حتی کمونیسم شکست‌خورده، و ملی‌گرا تا جهان‌گرا را دربر می‌گیرد. از نظر اقتصادی بازار وسیع و گسترده‌ای در اختیار ملت‌های منطقه قرار دارد، اما توسعه‌نیافتگی و ویژگی اقتصادهای منطقه است. این ویژگی و ضعف ناشی از آن باعث شده است تا غیرمکمل و وابسته به خارج بودن از منطقه ویژگی بارز اقتصاد کشورهای حوزه ایران فرهنگی باشد. از نظر گروه‌های انسانی تنوع در این حوزه وجود دارد. اقوام مختلفی در این منطقه زندگی می‌کنند. از لحاظ مذهبی نیز این منطقه گروه‌های مذهبی مختلفی را در خود جای داده است. در این حوزه مسلمان و مسیحی، شیعه‌مذهب و اهل تسنن، در همسایگی هم زندگی می‌کنند. تنوع قومی و مذهبی یکی از ریشه‌های تنش در این مناطق است؛ چنان‌که بعد از استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز این عامل به‌عنوان یکی از عوامل خشونت و درگیری، هم در داخل جمهوری‌ها و هم بین جمهوری‌ها، شناخته شده است (آلیکر، ۱۳۸۲: ۲۶۷-۲۲۱). با وجود این تنوع آنچه مردم این حوزه را به یکدیگر پیوند می‌زند فرهنگ مشترک است. اما این فرهنگ مشترک نیز از گزند مداخله قدرت‌های بزرگ در جهت تجزیه منطقه بی‌نصیب نمانده است؛ چنان‌که زبان و خط مشترک بین ملت‌های منطقه که زمانی عامل پیوند بین آنها بود، بعد از تسلط روس‌ها و انگلیسی‌ها بر بخش‌هایی از ایران فرهنگی، در این بخش‌ها تغییر یافت و این رشته پیوند قطع شد. در بخش‌هایی که انگلیسی‌ها مسلط شدند زبان و خط انگلیسی رایج شد. در بخش وسیعی از شبه‌قاره هند که زبان و خط فارسی رواج داشت بعد از ورود استعمار انگلستان به این کشور، زبان و خط انگلیسی رایج شد. در کشورهایی هم که روس‌ها تسلط یافتند زبان روسی رواج و خط سیریلیک رسمیت یافت. در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز در زمانی که بخشی از ایران به حساب می‌آمدند خط عربی - که با خط فارسی (جز چهار حرف اضافه‌تر در خط فارسی) تفاوتی ندارد - رواج داشت، اما بعد از تسلط

روس‌ها زبان روسی در این مناطق رواج یافت. تا اینکه پس از استقرار حکومت کمونیستی در این مناطق رسم‌الخط روسی (سیریلیک) رسمی شد. گذر از نظام بین‌المللی دوقطبی، مداخله ناشی از نظام دوقطبی را از بین برد، اما زمینه را برای مداخله قدرت‌های متعدد در ایران فرهنگی فراهم کرد. با توجه به اهمیت این منطقه، رقابت سختی برای حضور در این منطقه بین قدرت‌های بزرگ وجود دارد. در حال حاضر آمریکا، روسیه، قدرت‌های اروپایی (انگلستان، فرانسه، آلمان)، چین و ژاپن همگی قدرت‌های صاحب نفوذ در ایران فرهنگی به حساب می‌آیند. این قدرت‌ها با توجه به منافع متعارض و متضادشان، رقابت‌های بنیادی با یکدیگر دارند. در تمامی این رقابتها، تحقق منافع هر یک از قدرت‌ها تا حد زیادی به معنای از دست رفتن منافع دیگر قدرت‌هاست. به‌ویژه در حوزه‌های امنیتی رقابت سخت و سنگینی بین روسیه، چین، قدرت‌های اروپایی و آمریکا وجود دارد. منافی که آمریکا و اروپا در این مناطق تعقیب می‌کنند با منافع دو رقیب راهبردی آنها، یعنی روسیه و چین، در تضاد است. امیدوارنیا درباره راهبرد آمریکا در سرزمین‌های میانی اوراسیا که بخش وسیعی از ایران فرهنگی را دربر می‌گیرد می‌نویسد آمریکا با تسلط بر این منطقه نه تنها می‌تواند منافع خود را تأمین نماید، بلکه تهدیدی برای رقابیش محسوب می‌شود (امیدوارنیا، ۱۳۸۳: ۶۵). آمریکا منافی را که در منطقه برای خود تعریف کرده است در سه کلمه خلاصه می‌شود: امنیت، انرژی، و دموکراسی (کوهن، ۲۰۰۶). زیر این سه عنوان آمریکا تأمین امنیت برای خود و متحدانش، تسلط بر منابع انرژی و گسترش ارزش‌های امریکایی را تعقیب می‌کند. این سیاست آمریکا در تعارض با منافع سایر رقباست و به‌ویژه منافع روسیه و چین را به چالش می‌کشد. روسیه و چین دارای نفوذ سنتی و منافع راهبردی در منطقه هستند. از این روست که این دو کشور با تشکیل پیمان شانگهای کوشیدند کشورهای آسیای مرکزی را به سوی خود جلب کنند و مانع عملی شدن سیاست‌های آمریکا برای گسترش نفوذ در منطقه شوند. آنها در اجلاس ۵ جولای ۲۰۰۵ شانگهای خواستار بسته شدن پایگاه‌های آمریکا در منطقه شدند (چان، ۲۰۰۳).

اما تأثیر منفی مداخله قدرت‌های متعدد در منطقه بیش از هر چیز در متزلزل کردن هم‌بستگی‌های منطقه‌ای به ظهور می‌رسد. از نظر سیاسی مداخله و نفوذ قدرت‌های متعدد باعث تضعیف هم‌بستگی سیاسی و زمینه‌ساز بی‌ثباتی می‌شود. با نفوذ قدرت‌های متعدد، تعدد و تنوع گرایش‌های سیاسی در منطقه ایجاد می‌شود. در کنار گرایش‌های مبتنی بر هویت‌های فرهنگی منطقه، گرایش به روسیه، گرایش به آمریکا، گرایش به اروپا، گرایش به

چین و ژاپن، هریک در بخشی از منطقه و مناسبات جایی باز کرده و طرفدارانی دارد. این وضعیت هریک از دولت‌های منطقه را به سمتی سوق داده است و آنها را از اتخاذ گرایش واحد دور ساخته و موجب واگرایی شده است. چنان‌که امریکا با پی‌گیری سیاست ایجاد تعارضات حکومتی در منطقه، تضعیف دولت‌های منطقه و زمینه‌سازی برای گسترش نفوذ خود را تعقیب می‌کند. به‌ویژه کاخ سفید سعی دارد با ایجاد تعارض بین ایران و سایر دولت‌های منطقه از گسترش نفوذ ایران جلوگیری نماید. حمایت امریکا از قدرت گرفتن طالبان در افغانستان تا قبل از سال ۲۰۰۱ و ترغیب جمهوری آذربایجان برای پی‌گیری سیاست معارضة با ایران در حوزه‌های مختلف، نمونه بارز تعقیب این سیاست است. این کشور با ترویج ایران‌ترسی می‌کوشد از نزدیک شدن سایر کشورها به ایران جلوگیری نماید. ضمن آنکه با معرفی کردن خود به‌عنوان متحد کشورهای منطقه در مقابل ایران در صدد جذب آنها به‌سوی خود و استقرار در منطقه است.

امریکا می‌خواهد با استقرار نیرو و عوامل در گرجستان و نفوذ در جمهوری آذربایجان بر سراسر قفقاز نظارت داشته باشد و با استقرار نیرو در ازبکستان، آسیای میانه را به دست گیرد و افغانستان را از دست ندهد (ایواشف، ۱۳۸۴: ص آخر).

از این رو سعی در جلوگیری از گسترش نفوذ بازیگران منطقه‌ای مانند ایران و سایر بازیگران در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز دارد. هدف امریکا از حضور در آسیای مرکزی و قفقاز و حمله به افغانستان این است که از تسلط هر بازیگری در منطقه و تبدیل شدن آن به قدرت هژمون منطقه جلوگیری نماید (یاسوف، ۲۰۰۲). امریکا با جذب دولت‌های منطقه به‌سوی خود، هم از ایجاد پیوند بین ایران و سایر کشورهای منطقه جلوگیری می‌کند و فرایند هم‌گرایی را در ایران فرهنگی تضعیف می‌نماید، و هم از هم‌گرایی بین کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز با روسیه جلوگیری می‌کند.

تشدید رقابت‌های سیاسی داخلی در کشورهای منطقه از دیگر تبعات مداخله قدرت‌های بزرگ در منطقه است که بی‌ثباتی سیاسی و عدم تداوم سیاست‌ها را در پی می‌آورد. در چنین وضعیتی قدرت‌های بزرگ هریک می‌کوشند به حمایت از گرایشی بپردازند که بهتر و بیشتر زمینه تأمین منافع آنها را فراهم می‌کند. در این جهت حمایت از گرایش‌های سکولار و لیبرال غرب‌گرا مبنای سیاست خارجی امریکا در منطقه است (کوهن، ۲۰۰۶). امریکا سعی دارد با تقویت این گرایش‌ها امکان نفوذ خود در ساختارهای سیاسی منطقه را تضمین نماید. این سیاست امریکا، دیگر قدرت‌های بزرگ

صاحب نفوذ در منطقه را به واکنش و حمایت از جریان‌های مخالف غرب واداشته است؛ چنان‌که روسیه و چین در مخالفت با قدرت گرفتن جریان‌های غرب‌گرا به حمایت از گروه‌های سیاسی مخالف آنها می‌پردازند.

روسیه تمام فعالیت‌های خارجی در نزدیکی مرزهای خود را تهدید تلقی می‌کند و تلاش‌های دیگر دولت‌ها در این بخش از جهان را به‌عنوان شکلی از تجاوز خصمانه تلقی کرده است (آلیکر، ۱۱۳۸۲: ۲۸۳).

بروز انقلاب‌های رنگین در گرجستان و قرقیزستان که در هنگام وقوع آنها هریک از قدرت‌ها از یکی از جریان‌های سیاسی حمایت می‌کردند یکی از تبعات این وضعیت است. این دسته‌بندی‌های سیاسی مورد حمایت قدرت‌های بزرگ به بروز، تشدید و تعمیق تنش‌های سیاسی منجر می‌شود که نتیجه آن بی‌ثباتی و عدم تداوم سیاست‌ها و برنامه‌ها و در نتیجه واگرایی است.

از نظر اقتصادی نیز مداخله قدرت‌های متعدد در منطقه باعث شکل‌گیری اقتصادهای دارای جهت‌گیری‌های متفاوت و فاقد انسجام و پیوندهای درون‌منطقه‌ای می‌شود. با توجه به نیاز اقتصادی کشورهای منطقه، قدرت‌های بزرگ تحت عنوان کمک‌های اقتصادی، اهداف سیاسی، اقتصادی و نظامی - امنیتی خود را تعقیب می‌کنند. از این جهت کمک اقتصادی قدرت‌های بزرگ ابزاری برای پیشبرد سیاست خارجی آنها محسوب می‌شود (لطیفان، ۱۳۷۴: ۵۵۵-۵۲۹). آنها اعطای کمک‌های خود را مشروط به شرایطی می‌کنند که می‌تواند به تضعیف پیوندهای منطقه‌ای منجر شود. بعد از فروپاشی شوروی، قدرت‌های غربی که پیشنهاد کمک اقتصادی را به جمهوری‌های مستقل‌شده می‌دادند، برای پرداخت این کمک شرایطی را مطرح می‌کردند که یکی از آنها عدم استقبال از فعالیت‌های ایران در منطقه بود (چنگ، ۱۳۷۴: ۵۹۹). از طرف دیگر این قدرت‌ها می‌کوشند طرح‌های بزرگ اقتصادی منطقه‌ای را که می‌تواند زیربنای اقتصادی را برای همکاری منطقه‌ای فراهم نماید با شکست مواجه سازند و در مقابل از طرح‌هایی حمایت می‌کنند که بیشتر کشورهای منطقه را به قدرت‌های بزرگ پیوند می‌زند. به‌عنوان مثال طرح خط لوله صلح که برای انتقال انرژی بین ایران، پاکستان و هند طراحی شده است و هر سه کشور بر اجرای آن اصرار دارند با مانع‌تراشی و مخالفت امریکا روبه‌روست. حمایت امریکا از خط لوله باکو - جیحان که موجب دور زدن مسیرهای ایران و روسیه می‌شود و تحریم ایران و اشکال‌تراشی در همکاری میان ایران و روسیه در امر انتقال فناوری هسته‌ای از جمله اقدامات مداخله‌جویانه امریکاست

که در جهت جلوگیری از ایجاد پیوندهای اقتصادی منطقه‌ای و وابسته کردن کشورهای منطقه به خارج از منطقه صورت می‌گیرد. پیوند خوردن اقتصاد هریک از کشورهای منطقه به یکی از اقتصادهای بزرگ زمینه‌آگرایی بین اقتصادهای آنها را فراهم می‌سازد. از طرف دیگر، رقابت سخت قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر بازارهای منطقه که گاهی با تشویق‌های اقتصادی صورت می‌گیرد، باعث روی گردانی اقتصادهای منطقه از همکاری با یکدیگر و تمایل آنها به همکاری با قدرت‌های بزرگ می‌شود. این امر پیوندهای اقتصادی را در منطقه سست می‌کند اما منجر به تشدید وابستگی‌های اقتصادی به خارج از منطقه می‌شود که نتیجه آن تضعیف هم‌بستگی‌های درون‌منطقه‌ای است.

مداخله قدرت‌های متعدد در منطقه یکپارچگی اجتماعی را نیز در منطقه تضعیف می‌کند. وجود گروه‌های قومی، زبانی و مذهبی مختلف در منطقه، یکپارچگی و هم‌بستگی اجتماعی را در منطقه آسیب‌پذیر می‌سازد. با وجود این چندگانگی، هریک از قدرت‌ها می‌کوشند برای افزایش نفوذ و تأثیر خود، از آن در جهت پیشبرد سیاست‌ها و برنامه‌های خود بهره‌برداری نمایند. حمایت از ناسیونالیسم قومی، پشتیبانی از گروه‌های مذهبی، نژادی و زبانی یکی از راه‌های مداخله قدرت‌های بزرگ در حوزه ایران فرهنگی است. اختلافات داخلی و منطقه‌ای همیشه مداخله قدرت‌های خارجی را به همراه داشته است. میزان این دخالت‌ها متفاوت است و با عناوینی چون دفاع از حقوق بشر و نگرانی از گسترش درگیری صورت می‌گیرد. مداخله قدرت‌های بزرگ آنها را به حمایت فعال از گروه‌های قومی، نژادی، مذهبی و زبانی متخاصم با یکدیگر وادار می‌سازد که گاهی ممکن است به اعزام نیرو و تجهیزات نظامی نیز منجر شود (آلیکر، ۱۳۸۲: ۲۵۳ و ۲۵۴). حمایت قدرت‌های بزرگ از یکی از گروه‌های متخاصم باعث به وجود آمدن گرایش به سوی یکی از قدرت‌ها در بین هر یک از گروه‌های قومی یا مذهبی مستقر در کشورهای منطقه و در نتیجه فعال شدن شکاف‌ها می‌شود.

از نظر فرهنگی نیز مداخله قدرت‌های بزرگ عامل تضعیف پیوندهای فرهنگی در حوزه ایران فرهنگی است. در حال حاضر شبکه‌های مختلف رادیویی و تلویزیونی برای پخش برنامه در حوزه ایران فرهنگی فعالیت می‌کنند. شبکه رادیویی و تلویزیونی بی‌بی‌سی به زبان فارسی برای فارسی‌زبانان حوزه ایران فرهنگی برنامه پخش می‌کند. معاون وزیر امور خارجه آمریکا می‌گوید: آمریکا با استفاده از رادیو فردا و رادیو و تلویزیون صدای آمریکا^۱ و همچنین راه‌اندازی وبگاهی به زبان فارسی که همانند یک

1. VOA

سفارتخانه مجازی عمل می‌کند به تبلیغ درباره ارزش‌های غربی و امریکایی می‌پردازد (برنز، ۲۰۰۵). مخاطبان اصلی این شبکه‌ها مردم ایران، افغانستان و تاجیکستان هستند. این شبکه‌ها به ترویج ارزش‌های غربی می‌پردازند و می‌کوشند با الگوسازی برای مردم منطقه آنها را از ارزش‌های فرهنگی خود جدا و با ارزش‌های فرهنگی غرب پیوند بزنند. فشار برای ایجاد تغییرات فرهنگی نظیر تغییر خط و ترویج زبان انگلیسی یا روسی به جای زبان بومی نیز در این جهت صورت می‌گیرد. در سال ۱۹۹۱ تاجیکستان پس از استقلال، زبان و خط فارسی را به عنوان زبان و خط رسمی خود اعلام کرد. با این همه، با فشارهای مستقیم و غیرمستقیم سعی می‌شود همچنان خط و زبان غیرفارسی در تاجیکستان رواج داشته باشد. سیاست ترویج فرهنگ غیربومی در حوزه ایران فرهنگی که با به‌کارگیری رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی و آموزشی مختلف تعقیب می‌شود، منجر به بروز و تشدید دوگانگی فرهنگی و هویتی در منطقه می‌گردد.

مداخله قدرت‌های بزرگ هم‌بستگی سازمانی را نیز در سطح منطقه مختل می‌کند. بعد از فروپاشی شوروی گرایش کشورهای منطقه به همکاری با همسایگان گسترش یافت. پیوستن سریع به سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو) تمایل درونی کشورهای منطقه را برای شکل دادن همکاری‌های منطقه‌ای نشان داد. تداوم این روند و تقویت آن از طریق تشکیل سازمان‌های همکاری منطقه‌ای در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، فنی و تخصصی می‌تواند منجر به شکل‌گیری هم‌بستگی و پیوندهای سازمانی در منطقه شود و هم‌گرایی را تقویت نماید. اما در مقابل این روند قدرت‌های بزرگ کوشیدند تا جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته از شوروی سابق را در سازمان‌های وابسته به خود جذب کنند. به شکل بارز، روسیه در جهت جذب آنها در جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع اقدام کرد و کوشید در چارچوب این سازمان وابستگی جمهوری‌های مستقل را به خود حفظ کند. امریکا به سیاست گسترش ناتو به شرق روی آورد و با گسترش دادن حوزه عملیات ناتو سعی کرد پیوند بین این جمهوری‌ها را با سازمان ناتو برقرار نماید. روسیه و چین هم به جذب کشورهای آسیای مرکزی در پیمان شانگهای اقدام کردند. پیوند خوردن به هریک از این سازمان‌ها گرچه منافی را در پی دارد، به‌طور حتم هم‌بستگی سازمانی را در حوزه ایران فرهنگی تضعیف می‌کند. قدرت‌های بزرگ با مداخله خود می‌کوشند فرایندهای طبیعی هم‌گرایی برخاسته از وضعیت جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی منطقه را که در محیط جدید بین‌المللی قدرت گرفته است مدیریت کنند و به سمتی که تأمین‌کننده منافع آنهاست سوق دهند. این

قدرت‌ها از یک سو از گرایش‌های جدایی‌طلبانه و شکل دادن هویت‌های خرد حمایت می‌کنند و از سوی دیگر با پی‌گیری منافع خود سعی در پیوند زدن ملت‌های منطقه با خود و ساختارها و سازمان‌های مورد حمایت خود دارند. این امر موجب جلوگیری از شکل‌گیری پیوندهای درون‌منطقه‌ای و در نتیجه تضعیف هم‌گرایی منطقه‌ای می‌شود.

نظام بین‌المللی جدید، عامل هم‌گرایی در ایران فرهنگی

تأثیری که نظام بین‌المللی در ایجاد تنش و واگرایی دارد یکی از چهره‌های این نظام است. چهره دیگر آن در نقش و تأثیری است که می‌تواند در جهت کاهش تنش‌ها و تقویت فرایند هم‌گرایی ایفا کند. ایران فرهنگی مجموعه‌ای از ملت‌ها را دربر می‌گیرد که فرهنگ مشترکی دارند و به‌رغم تفاوت‌ها و مرزبندی‌های سیاسی جداکننده ملت‌ها، شیوه زندگی و نظام ارزشی کم‌وبیش یکسانی آنها را به یکدیگر پیوند می‌زند. این اشتراک فرهنگی و نظام ارزشی یکسان، با شکل دادن روح جمعی، منجر به بروز هویتی جمعی در میان ملت‌های منطقه شده است. هویتی که عامل بروز احساس یگانگی در بین آنها و وجه تمایزشان با دیگران شناخته می‌شود.

در سال‌های پس از فروپاشی نظام دوقطبی توجه به عنصر فرهنگ در مطالعات روابط بین‌الملل رشد چشمگیری کرد و موجب قدرت گرفتن تفکر سازه‌انگاران^۱ شد. این تفکر بر نقش فرهنگ به‌عنوان عامل تعیین‌کننده هویت و منافع ملت‌ها در روابط بین‌الملل تأکید بسیار دارد و معتقد است بدون توجه به آن نمی‌توان مسائل بین‌المللی را توضیح داد (ونت، ۱۳۸۴: ۲۲۷). از این دیدگاه نظام بین‌المللی نظامی با ماهیت و سرشت فرهنگی است و فرهنگ است که هویت و منافع ملت‌ها را شکل می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۵۱). دولت‌ها نیز با توجه به تعریفی که از هویت و منافع خود دارند در صحنه بین‌المللی عمل می‌کنند و سیاست خارجی خود را می‌سازند. دوستی یا دشمنی و رقابت یا همکاری در روابط بین‌المللی از تعریفی که از هویت و منافع وجود دارد حاصل می‌شود (متقی، ۱۳۸۶: ۲۳۹-۲۰۹). از این رو دولت‌های دارای فرهنگ مشترک، هویت مشترکی پیدا می‌کنند و این پایه‌ای برای منافع مشترک و شکل‌گیری همکاری برای تأمین آنهاست. در محیط شکل‌گرفته از فرایندهای جهانی فرهنگ‌محور، فرهنگ‌های بومی و منطقه‌ای نیز امکان رشد می‌یابند. این وضعیت می‌تواند با تقویت موقعیت فرهنگ ایرانی، پیوندهای بین ملت‌های حوزه ایران فرهنگی را محکم‌تر نماید.

ویژگی دیگر نظام بین‌المللی جدید متعدد شدن قدرت‌های مؤثر بین‌المللی و ارتقای جایگاه قدرت‌های منطقه‌ای است. درحالی‌که در نظام دوقطبی، جهان در سیطره دو ابرقدرت بود و بازی در خارج از بازی دو ابرقدرت تا حد زیادی غیرقابل تصور بود، در نظام بین‌المللی جدید قدرت‌های متعددی به‌عنوان بازیگران بین‌المللی ظاهر شده‌اند. به‌علاوه، قدرت‌های منطقه‌ای نیز امکان ایفای نقش مؤثر را چه به‌صورت مستقل و چه با یارگیری قدرت‌های بزرگ، یافته‌اند. در چنین وضعیتی دولت‌ها و ملت‌های یک منطقه می‌توانند خارج از بازی‌ها و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ به ایفای نقش بپردازند و با تکیه بر منافع جمعی منطقه‌ای، در جهت همکاری برای تأمین منافع مشترک اقدام کنند. چنان‌که یک تحلیلگر روسی می‌نویسد اگرچه امریکا می‌خواهد بر منطقه مسلط شود، اصحاب منافع دیگر، هم‌بستگی‌های تاریخی و مقاومت‌ها، مانع سیاست‌های امریکا می‌شوند (ایواشف، ۱۳۸۴: ص آخر). از این‌رو مناطق می‌توانند با مقاومت در برابر فشارهای قدرت‌های بزرگ مانع از تأثیر سیاست‌های رقابت‌زای آنها در منطقه شوند. وابستگی‌های متقابل که از جمله ویژگی‌های نظام بین‌المللی جدید شناخته شده است در سطوح مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی موجب تقویت همکاری‌ها شده است. در سطح بین‌المللی وابستگی متقابل با پیوند زدن ملت‌ها در سراسر جهان منجر به تقویت همکاری‌های بین‌المللی شده است. در سطوح منطقه‌ای نیز این نوع وابستگی، ملت‌های یک منطقه را به یکدیگر مرتبط و وابسته ساخته و آنها را ملزم به همکاری و برقراری مناسبات صلح‌آمیز برای تأمین منافع کرده است. در ایران فرهنگی نیز به‌رغم تأکیدی که بر هویت و منافع ملی می‌شود وابستگی‌های متقابل و الزامات ناشی از آن ملت‌های این منطقه را به‌سوی پرهیز از منازعه و همکاری با یکدیگر سوق داده است.

در نظام بین‌المللی جدید سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای با تأکید بر هویت‌ها و منافع منطقه‌ای، بیشتر با اراده دولت‌های منطقه شکل می‌گیرند و بسیاری از آنها نیز اهداف نظامی و امنیتی ندارند؛ فرایندی که از آن با عنوان منطقه‌گرایی جدید یاد می‌شود. منطقه‌گرایی جدید ناشی از وابستگی و نشانه وابستگی متقابل است که می‌کوشد با پرهیز از فضای سیاسی و امنیتی، در محیطی اقتصادی، نیازهای متقابل کشورهای یک منطقه را تأمین نماید. این نوع منطقه‌گرایی واکنشی به فشار اقتصادی اقتصادهای مسلط و تلاشی برای حفاظت از اقتصادهای محلی در برابر شوک جهانی شدن است (مومانی، ۲۰۰۵: ۲ و ۳). این فرایند با تقویت همکاری‌ها در سطح مناطق در چارچوب سازمان‌های منطقه‌ای می‌تواند به رشد هم‌گرایی در منطقه منجر شود.

با وجود ظهور گرایش‌های ملی‌گرایانه، قوم‌گرا، و تجزیه‌طلب در سال‌های پس از فروپاشی نظام دوقطبی، و با وجود مداخله قدرت‌های متعدد در منطقه که باعث بروز تعارض منافع و تقویت عوامل واگرایی می‌شود، تحولاتی که بعد از فروپاشی نظام دوقطبی به وقوع پیوست حاکی است که زمینه‌های رشد منطقه‌گرایی و تقویت روند هم‌گرایی در ایران فرهنگی مهیاست. از طرف دیگر، در حوزه ایران فرهنگی عوامل و سازه‌های قدرتمندی وجود دارند که ملت‌های منطقه را پس از سال‌ها جدایی به‌سوی یکدیگر و همکاری با یکدیگر می‌کشاند. فرهنگ و روح فرهنگی مشترک، آداب‌ورسوم واحد و شبیه به هم، نمادهای فرهنگی و مشترک و یکسان، دین و اعتقادات مشترک از جمله این عوامل است. متفکران سازه‌انگار معتقدند وقتی ملت‌ها فرهنگ مشترکی داشته باشند لاجرم به هویت و منافع مشترک می‌رسند. هویت‌ها بنیان منافع را تشکیل می‌دهند (هادیان، ۱۳۸۶: ۹۲۲-۹۲۲). در طول دو‌یست سال گذشته، به‌ویژه پس از شکل‌گیری حکومت کمونیستی، تلاش شد تا این عوامل تضعیف شود، اما با توجه به پایداری آنها، همچنان ماندگار مانده‌اند. لذا پس از محو شدن عوامل جدایی ملت‌ها که از بیرون از این حوزه فرهنگی بر ملت‌های این منطقه تحمیل شده بود، عوامل فرهنگی آنها را به‌سوی هم‌بستگی و همکاری با یکدیگر سوق داد. در این منطقه به سبب نزدیکی‌های تاریخی و فرهنگی می‌توان ساختارهای منطقه‌ای گوناگون و قدرتمندی ایجاد کرد و با تقویت این ساختارها پایه‌ای برای شکل‌گیری پیوندهای جدید و احیاء روند هم‌گرایی به وجود آورد (پهلوان، ۱۳۷۳: ۴۴).

علاوه بر عوامل فرهنگی پایدار و هویت‌ساز، الزامات ناشی از شرایط جغرافیایی و نیازهای متقابل ملت‌های منطقه به یکدیگر، ملت‌های حوزه ایران فرهنگی را در شرایط جدید به‌سوی همکاری با یکدیگر سوق می‌دهد. از این رو با شناسایی و تقویت این عوامل و روند ناشی از آنها، پیوندهایی در بین ملت‌های حوزه ایران فرهنگی به وجود می‌آید که می‌تواند زمینه شکل‌گیری و تقویت هم‌گرایی را فراهم سازد.

نتیجه‌گیری

مرور تحولات و تأثیرات نظام بین‌المللی بر حوزه ایران فرهنگی در دو‌یست سال گذشته مؤید این واقعیت است که نظام بین‌المللی در ایران فرهنگی عامل واگرایی بوده است. هم‌یکپارچگی سرزمینی ایران فرهنگی از بین رفت و هم‌یکپارچگی و هم‌بستگی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در منطقه یا از بین رفت و یا

تضعیف شد. اما با توجه به تحولات دو دهه اخیر و بروز گرایش‌های هم‌گرایانه در حوزه ایران فرهنگی به نظر می‌رسد به‌رغم تأثیرات واگرایی‌نظام بین‌المللی، ملت‌های حوزه ایران فرهنگی زمینه‌ها و ظرفیت‌های لازم برای شکل دادن هم‌گرایی‌های جدید را دارند. این زمینه‌ها و ظرفیت‌ها از عوامل مختلفی به شرح زیر ناشی می‌شود:

۱. عوامل فرهنگی پایدار و ریشه‌داری ملت‌های منطقه را به هم پیوند می‌زند.
 ۲. عامل واگرایی در منطقه بیش از آنکه داخلی باشد بیرونی بوده و ازسوی قدرت‌های بزرگ مؤثر در نظام بین‌المللی تحمیل شده است. با توجه به از بین رفتن بخش زیادی از این تحمیل‌ها و الزامات تا حد زیادی نقش واگرایی‌نظام عامل بین‌المللی تضعیف شده است.
 ۳. نیازهای متقابل متعدد و مشترکی در منطقه وجود دارد که می‌تواند به ایجاد پیوندهای جدید بین ملت‌های منطقه منجر شود.
 ۴. اگرچه نظام بین‌المللی با شکل دادن تلاش قدرت‌های بزرگ برای تأثیرگذاری بر حوزه ایران فرهنگی همچنان به‌صورت مانعی بر سر راه هم‌گرایی در این منطقه به حساب می‌آید، اما با توجه به وضعیت‌ها و فرصت‌هایی که در نتیجه گرایش‌های بین‌الملل‌گرایانه و جهان‌گرایانه به وجود آمده است، می‌توان از این فرصت‌ها سود جست و با اتکا به عناصر فرهنگی که امروزه نقش بسیار مهم و اساسی یافته است، فرایندهای هم‌گرایی بین ملت‌های منطقه را تقویت نمود.
- با توجه به عوامل مختلفی که در عرصه‌های داخلی و خارجی حوزه ایران فرهنگی در شرایط جدید بین‌المللی به وجود آمده است، این امکان در اختیار ملت‌های این منطقه قرار گرفته است که بر عوامل واگرایی غلبه و به‌سوی هم‌گرایی گرایش پیدا کنند. با سیاستگذاری و برنامه‌ریزی مناسب می‌توان این گرایش‌ها را تقویت و تحکیم نمود و فرایند هم‌گرایی در این حوزه را به پیش برد.

یادداشت‌ها

۱. ژانوس (Janus) پادشاه افسانه‌ای کشور لاتیوم (ایتالیای کنونی) بود. بر اساس افسانه‌ها این پادشاه چنان قدرتی داشت که هم به گذشته و هم آینده آگاه بود. این دو آگاهی سبب شد که به صورت پادشاهی با دو چهره نمایش داده شود (دوورژه، ۱۳۵۸: ۲). با توجه به این افسانه، ژانوس نماد دو چهره‌ای بودن است و هرآنچه را دارای چهره دوگانه‌ای است دارای چهره ژانوسی توصیف می‌کنند.

منابع

- آلیکیر، اولگا (۱۳۸۲): *گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی*، ترجمه محمودرضا گلشن‌پژوه، عباس کاردان و حسن سعیدکلاهی خیابان، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده) ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران: قومس.
- اسکات، لن (۱۳۸۳): «تاریخ بین‌المللی: ۱۹۴۵-۱۹۹۰»، در: بیلیس، جان. اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و مطالعاتی ابرار معاصر تهران، ج ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و مطالعاتی ابرار معاصر تهران، صص ۲۱۳-۱۷۳.
- امیدوارنیا، محمدجواد (۱۳۸۳): «استراتژی آمریکا در سرزمین‌های میانی اوراسیا: نگاه چین»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۴۵، صص ۷۷-۶۳.
- ایواشف، لئونید (۱۳۸۴): «سیاست‌های آمریکا در منطقه از نظر یک آکادمیسین روس»، *روزنامه همشهری*، ش ۳۷۲۰، ۲۲ خرداد، ص آخر.
- بابا، نوراحمد (۱۳۷۴): «اضطراهای به ارث رسیده و چشم‌اندازهای ثبات و توسعه در آسیای مرکزی»، در: *منابع و ظرفیت‌های اقتصادی آسیای مرکزی و قفقاز*، ویراسته سیدرسول موسوی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، صص ۴۹۷-۴۸۳.
- بزرگمهری، مجید (۱۳۸۴): *تاریخ روابط بین‌الملل (۱۸۷۰-۱۹۴۵)*، تهران: سمت.
- بوزان، بری و اولی ویور (۱۳۸۸): *مناطق و قدرت‌ها، ساختار امنیت بین‌الملل*، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۷۳): «در جستجوی ساختارهای نوین منطقه‌ای»، *فصلنامه گفتگو*، ش ۳، صص ۴۴-۲۷.
- ----- (۱۳۷۷): *افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان*، تهران: قطره.
- چنگ، سینگ گوانگ (۱۳۷۴): «سیاست‌های داخلی و خارجی کشورهای آسیای مرکزی»، در: *منابع و ظرفیت‌های اقتصادی آسیای مرکزی و قفقاز*، ویراسته سیدرسول موسوی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، صص ۶۰۰-۵۹۲.
- دوورژه، موریس (۱۳۵۸): *اصول علم سیاست*، ترجمه ابوالفضل قاضی؛ تهران: امیرکبیر.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۲): *سیاست خارجی آمریکا در آسیا*، تهران: مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و مطالعاتی ابرار معاصر تهران.

- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸): *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ*، تهران: پاژنگ.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۶): *نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالب‌های فکری*، تهران: سمت.
- شیخ‌الاسلامی، محمدجواد (۱۳۷۵): *سیمای احمدشاه قاجار*، ج ۳، تهران: نشر گفتار.
- شیخ‌حسینی، کامبیز (۱۳۷۵): *اکو: یک دیدگاه منطقه‌ای*، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- فالتزگراف، رابرت و جیمز دوئرتی (۱۳۷۲): *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قوس.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴): *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: میزان.
- قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۴): *روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: سمت.
- کاروترز، سوزان ال (۱۳۸۳): «تاریخ روابط بین‌الملل (۱۹۰۰-۱۹۴۵)» در: بیلینس، جان. اسمیت، استیو (۱۳۸۳). *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و مطالعاتی ابرار معاصر تهران، ج ۱، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و مطالعاتی ابرار معاصر تهران، صص ۱۷۳-۱۲۵.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱): *روس و انگلیس در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- کاکس، مایکل (۱۳۸۳): «تاریخ بین‌الملل از ۱۹۸۹ به بعد»، در: بیلینس، جان. اسمیت، استیو (۱۳۸۳). *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و مطالعاتی ابرار معاصر تهران، ج ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و مطالعاتی ابرار معاصر تهران، صص ۳۱۹-۲۵۵.
- کلارک، یان (۱۳۸۳): «جهانی‌شدن و نظم پس از جنگ سرد»، در: بیلینس، جان. اسمیت، استیو (۱۳۸۳). *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و مطالعاتی ابرار معاصر تهران، ج ۲، تهران: مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و مطالعاتی ابرار معاصر تهران، صص ۱۴۱۱-۱۴۴۵.
- کولایی، الهه (۱۳۷۶): *اتحاد جماهیر شوروی، از تکوین تا فروپاشی*، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- لطفیان، سعیده (۱۳۷۴): «کمک‌های اقتصادی و توسعه ملی در آسیای مرکزی و قفقاز: محرک یا مولد وابستگی»، در: *منابع و ظرفیت‌های اقتصادی آسیای مرکزی و قفقاز*، ویراسته سیدرسول موسوی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، صص ۵۲۸-۵۵۶.
- لنچافسکی، ژرژ (۱۳۵۱): *غرب و شوروی در ایران: سی سال رقابت*، ترجمه حورا یآوری، تهران: روزنامه سحر.
- متقی، ابراهیم و حجت کاظمی (۱۳۸۶): «سازهانگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست*، س ۳۷، ش ۴، صص ۲۳۹-۲۰۹.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴): *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳): *تاریخ دیپلماسی روابط بین‌الملل*، تهران: قوس.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴): *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- هادیان، ناصر (۱۳۸۲): «سازهانگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، س ۱۷، ش ۴، صص ۹۵۱-۹۱۵.

- هالستی، کی. جی. (۱۳۸۵)؛ *میانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، چ ۵، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴)؛ *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران: امیرکبیر.
- Burns, R. Nicholas (May 19, 2005); United States Policy Toward Iran, Statement Before the Senate Foreign Relation Committee, On<<http://merln.ndu.edu/archivepdf/iran/State/46528.pdf>>.
- Burton, J. W. (1968); *System, States, Diplomacy and Rules*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Cantori, Jouis J. and Steven I. Spiegel (1970); *The International Relation of Regions*, Englewood Cliffs, N. J.: Rentice Hall.
- Cohen, Ariel (Nov. 15, 2006); "U.S. Interests and Central Asia Energy Security", <<http://www.heritage.org/Research/RussiaandEurasia/bg1984.cfm>>.
- Haas, Ernest B. (1973); "The Study of Regional Integration", In *Regional Plitics and World Order*, Ed. by Richard Falk and Saul Mendloutiz, sanfrancisco:W.H.Freeman and Company.
- John Chan (30 July 2005); "Russia and China call for closure of US bases in Central Asia", On <<http://www.wsws.org/articles/2005/jul2005/base-j30.shtml>>.
- Latham, R. (1997); *The Libral Moment: Modernity, Security, and the Making of Postwar International Order*, New York: Columbia University Press.
- Lieber, Robert j. (1972); *Theory and World Politics*, Cambridge : Winthrop Publishers.
- Momani, Bessma (2005); Reacting to Global Forces: Economic and Political Integration of the Gulf Cooperation Council, paper was presented at the regional and the taming of globalization?, conference in Warwiek, UK, October 26-28, 2005.
- Plano, Jack C. and Roy Olton (1988); *The International Relation Dictionary*, 4th Ed., Santabarbara: Longman.
- Rapoport, Anatol (1968); "Foreward", in Walter Buckley, Ed., *Modern Systems Research for the Behavioral Scientists*, Chicago: Aldine.
- Rosenau, James M. (1984); "A Pre-Theory Revisited: World Politics in an Era of Cascading Interdependence", *International Studies Quarterly*, Vol. 28, No. 3.
- Singer, J. David (1971); *A General Systems Taxonomy For Political Science*, New York: General Leaning Pres.
- Waltz, Kenneth (1979); "Theory of International Politics", New York, Reading MA: Addisson-Wesley .
- Yusupov, Catherine (Nov. 12, 2002); "United States Foreign Policy in the States of Central Asia", Falk Auditorium, The Brookings Institution, Washington, DC. On <<http://www.brookings.edu/events/2002/1112asia.aspx>>.